

فصل
۱

ادبیات تعلیم

نیکی درس یکم



گونه‌شناسی و تاریخ ادبیات

ادبیات تعلیمی به آثاری ادبی گفته می‌شود که هدف از نوشتن آن‌ها آموزش دادن نکات اخلاقی، عرفانی یا علمی است. تاریخ ادبیات این فصل:

بوستان ← سعدی / بهارستان ← جامی / تاریخ بیهقی ← ابوالفضل بیهقی / تحفة الاحرار ← جامی

یکی روپهی دید بی دست و پای فروماند در لطف و صنع خدای

روبه: مخفف روباه / صنع: آفرینش، سازندگی، احسان / فروماندن: متحیر شدن

● شخصی روپاهی را دید که دست و پا نداشت. از لطف و احسان خداوند متعجب و متحیر گشت.

اهمیت‌املایی صنع (هم‌خانواده با صنعت، مصنوعی)

منهوم روزی‌رسان بودن خداوند

که چون زندگانی به سر می‌بُرد؟ بدین دست و پای از کجا می‌خورد؟

● که این روباه چگونه زندگی‌اش را می‌گذراند و با این دست و پای معلول چگونه روزی‌اش را به دست می‌آورد؟

تناسب دست و پا

منهوم روزی‌رسان بودن خداوند

در این بود درویش شوریده‌رنگ که شیری برآمد، شغالی به چنگ

● شوریده‌رنگ: آشفته‌حال / برآمدن: پدیدار شدن، پیداکشتن / شغال: جانور پستانداری است از تیره سگان که جزء دسته گوشت‌خواران است.

● درویش آشفته و پریشان حال در این اندیشه بود که ناگهان شیری که شغالی را به چنگ داشت، پدیدار گشت.

واحد آرایشی تکرار صامت / ش / جناس‌ناهمسان رنگ، چنگ

دستور «شوریده‌رنگ» از نظر ساخت وندی - مرکب است: شورید + ه + رنگ.

اهمیت‌املایی شغال

شغال نگون بخت را شیر خورد / بماند آن چه روباه از آن سیر خورد

نگون بخت: بیچاره

- شیر شغال بیچاره را خورد و هر چه را از آن شغال باقی مانده بود، روباه، خورد و سیر شد.
- جناس ناهمسان / شیر، سیر (تناسب) / شغال، شیر و روباه
- دستور «شغال نگون بخت» گروه مفعولی و «شیر» نهاد است و اجزای جمله به شیوه بلاغی آمده است.

• شیوه بلاغی

ادیبانه!

گاهی ترتیب اجزای جمله به دلایلی مثل رعایت وزن، تأکید بر کلمه‌ای خاص یا سبک نگارش خاص یک نویسنده یا شاعر به هم می‌خورد که به آن شیوه بلاغی می‌گویند.



دگر روز باز اتفاق اوفتاد / که روزی رسان قوت روزش بداد

- اوفتاد: افتاد / روزی رسان: رزاق، روزی دهنده (از صفات خداوند) / قوت: رزق روزانه، خوراک، غذا
- روز بعد نیز همین اتفاق رخ داد و خداوند رزاق و روزی دهنده، غذای آن روز روباه را به او رساند.
- کنایه «روزی رسان» کنایه از «خداوند» / جناس ناهمسان / روزی، روز (واج آرایی) / تکرار صامت / ز
- دستور مرجع ضمیر متصل «ش» روباه است و نقش مضاف‌الیه دارد: قوت روزش بداد ← قوت روز او (= روباه) را داد «قوت روز او» گروه مفعولی است و ضمیر «ش» مضاف‌الیه است.

این‌په‌نکنه‌روه‌م‌یاد‌بگیری‌چیزی‌نمی‌شه!

در فارسی امروز، «دیگر» وابسته پسین است و بعد از اسم می‌آید: روز دیگر؛ اما در گذشته گاهی به صورت وابسته پیشین نیز می‌آمده است: دیگر روز



یقین، مرد را دیده، بیننده کرد / شد و تکیه بر آفریننده کرد

شدن: رفتن

- یقین چشمان مرد را بینا و باز کرد. مرد رفت و به خداوند توکل کرد (ادامه معنی در بیت بعد)،
- (واج آرایی) / تکرار صامت‌های / د، / م، / ن / (تناسب) دیده و بیننده
- دستور «شد» در بیت بالا به معنی «رفت» است و فعل اسنادی نیست.

کزین پس به کنجی نشینم چو مور / که روزی نخوردند پیلان به زور

پیل: فیل / کنج: گوشه، زاویه

- که از این به بعد مثل مورچه‌های کوچک در گوشه‌های خواجه نشست (برای به دست آوردن روزی تلاش نمی‌کنم) زیرا فیل‌ها هم با زور روزی نمی‌خورند (روزی‌شان را خدا می‌دهد).
- تشبیه «م» (گوینده بیت) به مور / جناس ناهمسان / مور، زور (واج آرایی) / تکرار صامت / م، / ن / تضاد / پیل ≠ مور

زَنخندان فرو برد چندی به جیب / که بخشنده، روزی فرستد ز غیب

- زَنخندان: چانه / جیب: گریبان، یقه / غیب: پنهان، نهان از چشم
- مدتی گوشه‌گیر شد؛ به این امید که خداوند روزی‌اش را از غیب می‌فرستد.
- جناس ناهمسان / جیب، غیب / کنایه «زَنخندان به جیب فرو بردن» کنایه از «گوشه‌نشینی کردن، انزوا گزیدن»

نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست / چو چنگش، رگ و استخوان ماند و پوست

- تیمار: غم و اندوه (تیمار خوردن: غمخواری کردن، همدردی) / چنگ: نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد.
- اما نه غریبه برای او دل می‌سوزاند و نه آشنا. آن قدر لاغر شد که مانند ساز چنگ شد و تنها رگ و پوست و استخوانی از او باقی ماند.

تشبيه «ش» (او) به چنگ **چناس ناهمسان** دوست، پوست **تضاد** بيگانه \neq دوست **کنايه** «رگ و استخوان و پوست ماندن» کنايه از «نهایت لاغری»
تناسب رگ، استخوان و پوست **ايهام تناسب** چنگ: (۱) نام ساز (معنای مقبول): (۲) دست (در تناسب با رگ، استخوان و پوست)
دستور ضمير متصل «ش» در مصراع اول مضافاليه «تيمار» است و در مصراع دوم متمم:
 نه بيگانه تيمار او را خورد ... مانند چنگ، رگ، استخوان و پوست **برای او** باقی ماند.
مضاف اليه مرف، اضافه، متمم

اهمیت املايی تيمار

چو صبرش نماند از ضعيفی و هوش ز ديوار محرابش آمد به گوش:

● هنگامی که از ضعف صبر و هوشی برایش باقی نماند، از ديوار مسجد این سخن به گوشش رسید: (ادامه معنی در بیت بعد)،

چناس ناهمسان هوش، گوش

دستور در مصراع اول «هوش» معطوف به «صبر» است: صبر و هوش برایش نماند. / در مصراع دوم ضمير متصل «ش» مضافاليه «گوش» است که جابه جا شده است.

برو شیر دژنده باش، ای دغل مینداز خود را چو روباه شل

● دغل: مکر و ناراستی، در این جا مگار و تنبل / شل: دست و پای از کار افتاده

● ای فرد حيله گر، برو و مثل شیر دژنده، روزیت را خودت به دست بیاور. خود را مثل روباهی ناتوان بر زمین نینداز.

تشبيه شخصی دغل به شیر دژنده و به روباه شل **تضاد** شیر \neq روباه

اهمیت املايی دغل

مفهوم متکی به خود بودن، عزت نفس داشتن

چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر چه باشی چو روبه به وامانده، سیر؟

وامانده: باقی مانده، پسماند / **روبه**: روباه

● سعی کن تا مثل شیر باشی که از تو چیزی برای دیگران باقی بماند. چرا مثل روباه با پسمانده غذای دیگران راضی می شوی؟

تشبيه تو به شیر و روباه (ارکان تشبيه دوم: «ی» (= تو) مشبه، «چو» ادات تشبيه، «روبه» مشبه به، «به وامانده سیر بودن» وجه شبهه) /

چناس ناهمسان شیر، سیر **تضاد** شیر \neq روبه

مفهوم متکی به خود بودن، عزت نفس داشتن

بخور تا توانی به بازوی خویش که سعیت بود در ترازوی خویش

● تا می توانی به زور بازوی خودت متکی باش و از آن ارتزاق کن که به اندازه سعی و کوشش خودت پاداش خواهی گرفت.

تلمیح به آیه ﴿لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ برای انسان جز آن چه تلاش کرده [نصیب و بهره ای] نیست. (سورة نهم، آیه ۳۹)

مفهوم متکی به خود بودن، توصیه به سعی و تلاش

بگیر ای جوان، دست درویش پیر نه خود را بیفکن که دستم بگیر

● ای جوان به جای این که خود را ناتوان نشان دهی و از دیگران کمک بخواهی، خودت به افراد ناتوان کمک کن.

تضاد پیر \neq جوان **کنايه** «گرفتن دست کسی» کنايه از «کمک کردن به او» / «افکندن خود» کنايه از «ناتوان جلوه دادن خویش»

دستور «ای جوان» منادا است و یک جمله شمرده می شود.

مفهوم متکی به خود بودن، به دیگران کمک کردن

خدا را بر آن بنده بخشایش است که خلق از وجودش در آسایش است

خلق: مردم

● خداوند آن بنده ای را مشمول رحمت و بخشندگی خود قرار می دهد که مردم از وجود او در آسایش و آرامش باشند. (سرچشمه خیر و آسایش دیگران باشد).

مفهوم کمک کردن به دیگران

گرم ورزد آن سر که مغزی در اوست که دون همتان اند بی مغز و پوست

دون: پست / دون همت: کوتاه همت، دارای طبع پست و کوتاه اندیشه

فردی که از تفکر و خرد بهره مند باشد، با دیگران با بخشندگی رفتار می کند. انسان های پست و فرومایه (که اهل بخشش نیستند) چون پوستی بی مغز هستند (از عقل و خرد بی بهره هستند).

مجاز: سر مجاز از انسان **جناس تامسان** اوست، پوست **تضاد** مغز ≠ پوست

مفهوم: کمک کردن به دیگران

کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلقی خدای

سرای: خانه

کسی در هر دو جهان نیکی خواهد دید که به مردم و بندگان خدا نیکی کند.

استعاره: سرا استعاره از جهان و آخرت

مفهوم: نیکی به مردم و پاداش آن

بوستان، سعدی

روابط معنایی واژه ها با یکدیگر

ادبیانه!

میان واژه ها چهار نوع رابطه معنایی ممکن است برقرار باشد:

(۱) مترادف: دو واژه مترادف و هم معنی هم باشند، مثل خودرو و اتومبیل، خانه و سرا.

(۲) تضاد: دو واژه معنایی مقابل هم داشته باشد، مثل شب و روز، سرد و گرم.

(۳) تناسب: دو واژه به یک حوزه معنایی مشترک تعلق داشته باشند، یا میان آن ها رابطه ای خاص و مشهور برقرار باشد، مثل سوسن و نرگس و ارغوان، یا گل و بلبل.

(۴) تضمن: هر گاه یکی از دو واژه «نوعی» از یک واژه دیگر باشد، مثلاً سیب و میوه (سیب نوعی میوه است).

یکی از راه های پی بردن به معنای واژه ها در جمله، توجه به روابط معنایی بالاست. برای مثال معنای واژه «سیر» در هر یک از ترکیبات زیر از طریق شناخت روابطش با کلمه مشخص شده دریافت می شود: سیر و بیزار / سیر و پیاز / سیر و گرسنه / سیر و گیاه

توجه: گاهی معنی یک واژه از هیچ کدام از چهار طریق بالا، مشخص نمی شود؛ بلکه با قرار گرفتن واژه در جمله و از طریق بافت

کلام به معنی آن پی می بریم: ماه طولانی بود. / ماه تابناک بود.

«ماه» و «طولانی»، «ماه» و «تابناک» هیچ کدام از روابط معنایی چهارگانه را ندارد؛ اما ما معنی واژه «ماه» را از طریق قرار گرفتن آن در جمله می فهمیم.



گنج حکمت همت

موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته و ملخی را ده برابر خود برداشته. به تعجب گفتند: «این مور را ببینید که [بار] به این گرانی چون می کشد؟ مور چون این بشنید بخندید و گفت: «مردان، بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند، نه به قوت تن».

بوستان، جامی

زورمندی: توانایی، نیرومندی / گران: سنگین / همت: قصد، اراده، عزم / حمیت: غیرت، جوانمردی، مردانگی

مورچه ای را دیدند که با قدرت آماده شد. و ملخی را که ده برابر او بود، برداشته بود. با تعجب گفتند: «این مورچه را ببینید که باری به این سنگینی را چگونه می کشد؟» مور هنگامی که این سخن را شنید، خندید و گفت: «مردان، بار را با نیروی اراده و بازوان غیرت خود می کشند، نه با نیروی بدن و توانایی جسم».

کنایه: «کمر بستن برای کاری» کنایه از «آماده و مهیا شدن برای آن کار» **استعاره** بازوی حمیت (استعاره نوع دوم) **تشخیص** جان بخشی به حمیت

دستور: «این» در ترکیب «این مور» صفت اشاره است و در جمله «مور چون این بشنید»، ضمیر اشاره.

اهمیت املائی: همت، حمیت، قوت

مفهوم: برتری اراده بر قدرت جسمی

درس دوم

قاضی پُست



و روز دوشنبه، [امیر مسعود] شبگیر، برنشست و به کران رود هیرمند رفت با بازان و یوزان و حَشَم و ندیمان و مُطربان؛ و تا چاشتگاه به صید مشغول بودند. پس، به کران آب فرود آمدند و خیمه‌ها و شرع‌ها زده بودند.

- شبگیر: سحرگاه پیش از صبح / برنشستن: سوارشدن / کران: ساحل، کنار / باز: پرنده شکاری / یوز: یوزپلنگ، جانوری شکاری کوچک‌تر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می‌روند. / حَشَم: خدمتکاران / ندیم: همنشین، همدم / مطرب: آوازخوان، نوازنده / چاشتگاه: هنگام چاشت، نزدیک ظهر / خیمه: چادر / شرع: سایه‌بان، خیمه
- و روز دوشنبه، سلطان مسعود، پیش از سحر سوار اسب شد و به همراه پرندگان شکاری و یوزهای تربیت‌شده برای شکار و خدمتکاران و همراهان و نوازندگان به ساحل رود هیرمند رفت و تا پیش از ظهر مشغول شکار کردن بودند. بعد از آن در کنار ساحل رودخانه توقف کردند و چادرها و سایبان‌ها را بر پا کردند.

تناسب / باز، یوز و صید

اهمیت املائی / حشم، مطرب (هم‌خانواده با طرب)، شرع، صید

از قضای آمده، پس از نماز، امیر کشتی‌ها بخواست و ناوی ده بیاوردند. یکی بزرگ‌تر، از جهت نشستِ او و جامه‌ها افگندند و شرعی بر وی کشیدند و وی آن‌جا رفت و از هر دستی، مردم در کشتی‌های دیگر بودند و کس را خبر نه. ناگاه، آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پُر شده، نشستند و دریدن گرفت. آن‌گاه آگاه شدند که غرقه خواست شد.

- قضا: تقدیر، سرنوشت (از قضای آمده: اتفاقاً، تقدیر چنین بود) / ناو: قایقی کوچک که از درخت میان‌تهی سازند. / جامه‌ها افگندند: گسترده‌ها را گسترده کردند.

● تقدیر چنین بود که بعد از نماز، سلطان مسعود فرمان داد قایق‌ها بیاورند و ده قایق آوردند که یکی از قایق‌ها از بقیه، بزرگ‌تر بود تا خود پادشاه بر آن سوار شود. گسترده‌های مناسب را (در کف قایق) گسترده و سایبانی بر آن فراهم ساختند و پادشاه سوار آن قایق شد و از هر نوع و طبقه‌ای از مردم، در قایق‌های دیگر سوار شده بودند و هیچ کس از فرجام کار خبر نداشت. ناگهان دیدند که آب متلاطم شده بود و قایق پر از آب شده بود، شروع به فرورفتن در آب و شکستن کرد. زمانی مطلع شدند که کشتی می‌خواست غرق شود.

دستور / «ناوی ده» ترکیب وصفی مقلوب است (= ده ناو). / در جمله «کس را خبر نه» ادامه جمله به قرینه معنوی حذف شده است: کسی خبر نداشت که چه اتفاقی در پیش است. / در جمله «کشتی پر شده» فعل «بود» به قرینه لفظی حذف شده است. / «گرفت» فعل آغازی است به معنی «شروع شد».

ادیبانه!

ترکیب وصفی مقلوب

مقلوب یعنی جابه‌جاشده؛ اگر در ترکیب وصفی جای موصوف و صفت عوض شود، آن ترکیب را ترکیب وصفی مقلوب می‌نامیم؛
 ناوی ده (ده ناو)، سرخ گل (گل سرخ).



بانگ و هراز و غریو خاست. امیر برخاست و هنر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. ایشان درجستند هفت و هشت تن، و امیر را بگرفتند و برپودند و به کشتی دیگر رسانیدند و نیک کوفته شد و پای راست افکار شد؛ چنان که یک ذوال پوست و گوشت بگسست و هیچ نمانده بود از غرقه‌شدن.

بانگ: فریاد / هراز: جمع هزه، جنگ‌ها و فتنه‌ها، آشوب‌ها / غریو: فریاد، سروصدا / خاستن: برخاستن، بلندشدن / هنر آن بود: خوشبختانه / درجستن: جستن، پریدن / نیک: این‌جا به معنی کامل و بسیار / افکار: مجروح، خسته / دوال: چرم و پوست؛ یک دوال: یک لایه، یک پاره / فریاد و آشوب و سروصدا بلند شد. امیر بلند شد و خوشبختانه کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. هفت هشت نفر از آن‌ها (سرنشینان کشتی‌های دیگر) پریدند و پادشاه را گرفتند و برداشتند و به کشتی دیگر رساندند و پادشاه آسیب بسیار دید و پای راستش زخمی شد، چنان که یک لایه از پوست و گوشت پایش از بین رفت و کم مانده بود که غرق شود.

دستور نقش دستوری واژه «نیک» قید است. (خیلی کوفته شد)

اهمیت املایی هراز، خاستن (به معنی بلندشدن؛ با «خواستن» به معنی درخواست‌کردن اشتباه نگیرید).

اما ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت و سوری و شادی‌ای به آن بسیاری، تیره شد و چون امیر به کشتی رسید، کشتی‌ها براندند و به کرانه رود رسانیدند.

● ایزد: خدا، آفریدگار / نمودن: نشان‌دادن / سور: جشن / تیره شد: از بین رفت

● اما خداوند بعد از نشان‌دادن قدرت، رحم کرد، (امیر نجات یافت)؛ و جشن و شادمانی‌ای به آن بزرگی از بین رفت؛ و هنگامی که پادشاه به کشتی رسید، کشتی‌ها را به حرکت درآوردند و به ساحل رود رساندند.

اهمیت املایی سور (به معنی جشن و ضیافت، با «صور» به معنی شیپور اشتباه نشود).

و امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود و برنشست و به‌زودی به کوشک آمد که خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ به پای شده و اعیان و وزیر به خدمت استقبال رفتند. چون پادشاه را سلامت یافتند، خروش و دعا بود از لشکری و رعیت و چندان صدقه دادند که آن را اندازه نبود.

از آن جهان آمده: نجات‌یافته از مرگ / گرداندن جامه: عوض کردن لباس / تباه: آشفتگی و پریشان / کوشک: کاخ تابستانی / تشویش: اضطراب / اعیان: بزرگان / خروش: فریاد / لشکری: نظامی / رعیت: مردم عادی و غیرنظامی

● و پادشاه که از مرگ نجات یافته بود، وارد چادر شد و لباسش را عوض کرد و خیس و آشفته شده بود و سوار بر اسب شد و به‌سرعت به کاخ تابستانی‌اش آمد؛ زیرا خبری ناگوار در لشکرگاه پیچیده بود و اضطرابی بسیار به پا شده بود و بزرگان و وزیر به استقبال او رفتند. هنگامی که پادشاه را سلامت دیدند، فریاد شادمانی و دعای بسیار از نظامی و غیرنظامی برخاست و آن‌قدر صدقه دادند که قابل شمارش نبود.

کنایه «از آن جهان آمده» کنایه از «کسی که از مرگ نجات یافته»

دستور در جمله «اضطرابی و تشویشی بزرگ به پای شده» فعل «بود» به قرینه لفظی حذف شده است.

اهمیت املایی اضطراب، رعیت، صدقه

این‌یه‌نکنه‌روهم‌یادگیری‌چیزی‌نمی‌شه!

«ایجاز» به معنی کوتاه سخن گفتن است؛ به تعبیر دیگر ایجاز یعنی این‌که حرفت را در کم‌ترین کلمات ممکن بزنی. نقطه مقابل ایجاز، «اطناب» است که به معنی درازگویی است. ایجاز و اطناب اگر در شکل هنری آن به کار روند، از شگردها و تکنیک‌های نویسندگی به حساب می‌آیند. همان‌طور که احتمالاً متوجه شده‌اید مؤلف تاریخ بیهقی از ایجاز بهره بسیار برده است. اکثر جملات در این کتاب کوتاه و فشرده هستند و معنای مورد نظر با کم‌ترین کلمات ممکن بیان گردیده است. یکی دیگر از ویژگی‌های زیبایی و سبکی تاریخ بیهقی استفاده بسیار از «و» ربط در میان جملات است.



و دیگر روز، امیر نامه‌ها فرمود به غزنین و جمله مملکت بر این حادثه بزرگ و صعب که افتاد و سلامت که به آن مقرون شد و مثال داد تا هزار هزار درم به غزنین و دو هزار هزار درم به دیگر ممالک، به مستحقان و درویشان دهند، شکر این را، و نبشته آمد و به توقیع، مؤکد گشت و مبشران برفتند.

غزنین: نام شهری است، پایتخت غزنویان / جمله: همه / صعب: دشوار، سخت / مقرون: پیوسته، همراه / مثال دادن: فرمان دادن / درم: درهم / ممالک: سرزمین‌ها / مستحق: نیازمند / شکر این را: برای شکرگزاری این موضوع / نبشته: نوشته / توقیع: امضا کردن فرمان، مهر کردن نامه و فرمان / مؤکد: تأکید شده، استوار / مبشر: نویددهنده، مژده‌رسان

● و روز بعد پادشاه فرمان داد نامه‌ها بنویسند به مردم شهر غزنین و همه کشور در مورد این حادثه بزرگ و سخت که پیش آمد و سلامتی که با آن همراه گشت و فرمان داد تا یک میلیون سکه نقره به مردم غزنین و دو میلیون سکه نقره در مناطق دیگر به نیازمندان و فقرا بدهند برای شکرگزاری این اتفاق و نوشته شد و با امضای پادشاه بر آن تأکید شد و بشارت‌دهندگان به راه افتادند.

مجاز غزنین مجاز از مردم غزنین

دستور «نبشتن» صورتی تاریخی از فعل نوشتن و «نبشته آمدن» صورت مجهول آن است.

● **جمله معلوم، جمله مجهول** ● **ادبیانه!**

به این دو جمله توجه کنید:

(الف) اصغر غذایش را خورد. (ب) غذا خورده شد.

در جمله اول، نهاد جمله، اصغر است، اما در جمله دوم، مفعول جمله نخست؛ یعنی «غذا» نهاد قرار گرفته است. به جمله «الف» جمله معلوم و به جمله «ب» جمله مجهول گفته می‌شود.

برای مجهول کردن یک جمله:

۱) نهاد را حذف می‌کنیم و مفعول را در جایگاه نهاد قرار می‌دهیم. هم‌چنین نشانه مفعول، یعنی «را» حذف می‌شود.

۲) به فعل جمله «ه» اضافه می‌کنیم (صفت مفعولی می‌سازیم).

۳) صیغه مناسب (به لحاظ زمان و شخص) از فعل «شدن» را به آن اضافه می‌کنیم.

کاتبان نامه‌ها را نوشتند ← نامه‌ها نوشته شد.

در گذشته گاهی به جای «شدن» از افعالی دیگر (مثل آمدن، گشتن و ...) برای مجهول کردن فعل استفاده می‌شد:

کاتبان نامه‌ها را نوشتند ← نامه‌ها نوشته آمد.



و روز پنجشنبه، امیر را تب گرفت؛ تب سوزان و سرسامی افتاد، چنان که بار نتوانست داد و محجوب گشت از مردمان، مگر از اطبا و تنی چند از خدمتکاران مرد و زن و دل‌ها سخت متحیر شد تا حال چون شود.

● **سرسام:** ورم مغز، سرگیجه و پریشانی، هذیان / **باردادن:** اجازه دیدار دادن / **محجوب:** پنهان، مستور / **مگر:** به جز / **اطبا:** جمع طبیب، پزشکان / **متحیر:** سرگردان، حیران، سرگشته

● **روز پنج‌شنبه، پادشاه تب کرد، تبی داغ و سرگیجه پیدا کرد، آن گونه که نمی‌توانست به کسی اجازه دیدار دهد و کسی او را نمی‌دید، به جز پزشکان و چند نفر از خدمتکاران مرد و زن.** مردم بسیار سرگشته و حیران شدند که عاقبت ماجرا چگونه می‌شود.

مجاز دل‌ها مجاز از مردم

دستور «تنی چند» ترکیب وصفی مقلوب است (= چند تن).

اهمیت املایی سرسام، محجوب (هم‌خانواده با حجاب)، اطبا (هم‌خانواده با طبیب، طب، مطب)، متحیر (هم‌خانواده با حیران، تحیر)

تا این عارضه افتاده بود، بونصر نامه‌های رسیده را، به خط خویش، نکت بیرون می‌آورد و از بسیاری نکت، چیزی که در او کراهیتی نبود، می‌فرستاد فرود سرای، به دست من و من به آغاجی خادم می‌دادم و خیرخیر جواب می‌آوردم و امیر را هیچ ندیدمی تا آن‌گاه که نامه‌ها آمد از پسران علی تکین و من نکت آن نامه‌ها پیش بردم و بشارتی بود. آغاجی بستد و پیش برد. پس از یک ساعت، برآمد و گفت: «ای بوالفضل، تو را امیر می‌خواند.»

● **عارضه:** حادثه، بیماری / **نکت:** جمع نکته، نکته‌ها (از بسیاری نکت: از میان نکته‌های بسیار) / **کراهیت:** ناپسندی / **فرود سرای:** اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران / **خیرخیر:** سریع / **بشارت:** خبر خوش، مژده / **بستد:** گرفت / **برآمدن:** خارج شدن، پدیدآمدن

● از زمانی که این بیماری و حادثه پیش آمده بود، بونصر نکته‌های نامه‌های رسیده را شخصاً خودش می‌نوشت و از میان نکته‌های بسیار، هر آن چه را که چیز ناپسند و ناراحت‌کننده‌ای در آن نبود، به اندرونی می‌فرستاد، به دست من و من به آغاجی خدمتکار می‌دادم و سریع پاسخ آن را می‌آوردم و امیر را اصلاً نمی‌دیدم تا زمانی که نامه‌هایی از سوی پسران علی تکین رسید و من نکته‌های آن نامه‌ها را به نزد پادشاه بردم و خبر خوشی در آن‌ها بود. آغاجی آن را گرفت و به نزد امیر برد. پس از مدتی آمد و گفت: ای ابوالفضل، امیر تو را احضار کرده است.

دستور «را» در جمله نخست جانشین کسره است: نامه‌های رسیده را نکت ← نکت نامه‌های رسیده را. توجه داشته باشید که «به خطّ خویش» در میان مضاف و مضاف‌الیه (نکت و نامه‌های رسیده) آمده است و همین مسئله ممکن است شما را به اشتباه بیندازد. حرف «ی» در فعل «ندیدمی» نشانه استمرار است: ندیدمی ← نمی‌دیدم.

اهمیت املایی عارضه، نکت (هم‌خانواده با نکته)، کراهیت (هم‌خانواده با مکروه، کریه)، آغاجی

پیش رفتم. یافتم خانه تاریک کرده و پرده‌های کتان آویخته و تر کرده و بسیار شاخه‌ها نهاده و تاس‌های بزرگ پر یخ بر زبَر آن و امیر را یافتم آن جا بر زبَر تخت نشسته، پیراهن توزی، مخنقه در گردن، عقدی همه کافور و بوالعلائی طیب آن جا زیر تخت نشسته دیدم.

کتان: گیاهی است که از الیاف ساقه‌های آن در نساجی استفاده می‌کنند. / تاس: کاسه مسی / زبَر: بالا، مقابل زیر / توزی: منسوب به توز، پارچه‌های نازک کتانی که نخست در شهر توز می‌بافته‌اند / مخنقه: گردن‌بند / عقد: گردن‌بند / کافور: گیاهی خوش‌بو و دارای خواص دارویی ● جلو رفتم. دیدم اتاق را تاریک کرده‌اند و پرده‌هایی از جنس کتان آویزان کرده‌اند و آن‌ها را خیس کرده‌اند و شاخه‌های (دارویی) بسیاری گذاشته‌اند و کاسه‌های مسی بزرگ پر یخ بر روی آن قرار داده‌اند و امیر را دیدم آن جا روی تخت نشسته، با پیراهن بسیار نازک منسوب به شهر توزاً و گردن‌بندی از جنس کافور (با به سفیدی کافور) داشت و ابوالعلائی پزشک را نیز دیدم که پایین تخت نشسته بود.

اهمیت املایی تاس، توزی، مخنقه، عقد

گفت: «بونصر را بگوی که امروز دُرستم و در این دو سه روز، بار داده‌آید که علت و تب تمامی زایل شد.»

● درست: تندرست، سالم / علت: بیماری / زایل شدن: نابودشدن، برطرف‌شدن

● گفت: «به بونصر بگو که امروز حالم خوب است و در این دو سه روز، اجازه دیدار به مردم داده شود؛ زیرا بیماری و تب به کلی از بین رفته است.»

دستور نقش دستوری «بونصر» متمم است نه مفعول: بونصر را بگو ← به بونصر بگو. جمله «بار داده‌آید» مجهول است:

امیر بار بدهد ← بار داده‌آید (= داده شود)

معلوم مجهول

اهمیت املایی علت (هم‌خانواده با علیل، معلول)، زایل (هم‌خانواده با زوال)

من بازگشتم و این چه رفت، با بونصر بگفتم. سخت شاد شد و سجده شکر کرد خدای را عزّ و جلّ بر سلامت امیر، و نامه نبشته آمد. نزدیک آغاجی بُردم و راه یافتم، تا سعادت دیدار همایون خداوند دیگر باره یافتم و آن نامه را بخواند و دوات خواست و توقیع کرد و گفت: «چون نامه‌ها گسیل کرده شود، تو باز آی که پیغامی است سوی بونصر در بایی، تا داده‌آید.» گفتم: «چنین کنم.» و بازگشتم با نامه توقیعی و این حال‌ها را با بونصر بگفتم.

● عزّ و جلّ: عزیز است و بزرگ و ارجمند / راه یافتن: اجازه ورود یافتن / همایون: خجسته، مبارک، نیک‌بخت / خداوند: پادشاه / دوات: جای مرگب / توقیع: امضاکردن فرمان، مَهر کردن نامه و فرمان / گسیل کردن: فرستادن / باب: موضوع (در بایی: درباره موضوعی) / نامه توقیعی: نامه امضاشده

● من برگشتم و آن چه را پیش آمده بود، به بونصر گفتم. بسیار شاد شد و خدای بزرگ را به خاطر سلامت پادشاه سجده کرد و نامه نوشته شد. نامه را به نزد آغاجی بردم و اجازه حضور یافتم، تا بار دیگر خوشبختی ملاقات چهره مبارک پادشاه را یافتم. آن نامه را خواند و ظرف جوهر را خواست و نامه را امضا کرد و گفت: وقتی نامه‌ها فرستاده شد، تو برگرد که درباره موضوعی پیامی برای بونصر دارم، برگرد تا (پیام) داده شود. گفتم چنین می‌کنم و بازگشتم با نامه امضاشده و این اتفاقات را به بونصر گفتم.

دستور جمله‌های «نامه نبشته آمد»، «نامه‌ها گسیل کرده شود» و «داده‌آید» مجهول هستند: او نامه را نوشت ← نامه نبشته آمد (= نوشته شد)،

او نامه‌ها را گسیل کند ← نامه‌ها گسیل کرده شود، پیام را بدهم ← پیام داده‌آید (= داده شود)

اهمیت املایی عزّ و جلّ، سعادت (هم‌خانواده با سعد، مسعود)، همایون، دوات، توقیع، گسیل کردن

این به نکنه رو هم یادگیری چیزی نمی شه!

«خداوند» و «خدا» جدا از «آفریدگار» در گذشته به دو معنی دیگر نیز به کار می‌رفته‌اند:

۱) صاحب، مالک: خداوند شمشیر و زیننه کفش / فرزندۀ کاویانی درفش

۲) پادشاه، فرمانروا: خداوند ما، نوح فرخ‌زاد / که بر شهر یاری بگسترد داد



و این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط، قلم در نهاد. تا نزدیک نماز پیشین، از این مهمات فارغ شده بود و خیل‌تاشان و سوار را گسیل کرده. پس، رقعتی نبشت به امیر و هر چه کرده بود، باز نمود و مرا داد و ببردم و راه یافتم و برسانیدم و امیر بخواند و گفت: «نیک آمد» و آغاجی خادم را گفت: «کیسه‌ها بیاور!»

دبیر: نویسنده، کاتب / کافی: دانای کار، باکفایت / قلم در نهادن: نوشتن، مشغول نوشتن شدن / نماز پیشین: نماز ظهر / مهمات: کارهای مهم و خطیر / فارغ شدن: آسوده شدن از کار / خیل‌تاش: گروه نوکران و چاکران / گسیل کردن: فرستادن، روانه کردن / رقعت: رقعۀ، نامه کوتاه / نیک آمد: خوب شد

● و این مرد بزرگ و نویسنده با کفایت، با شادمانی، شروع به نوشتن کرد و تا قبل از نماز ظهر، از این کارهای مهم رها شده بود (این کارهای مهم را تمام کرده بود) و گروه نوکران و چاکران و سواران را فرستاده بود. بعد از آن نامه‌ای نوشت به پادشاه و هر کاری را که کرده بود در آن بیان کرد و به من داد. نامه را بردم و اجازه حضور یافتم و به امیر دادم و امیر خواند و گفت: خوب شد و به آغاجی خدمتکار گفت کیسه‌ها را بیاور! **دستور** در جمله «سوار را گسیل کرده» نشانه جمع «ان» و فعل «بود» به قرینه لفظی حذف شده‌اند: سواران را گسیل کرده بود (= فرستاده بود). نقش دستوری «آغاجی خادم» متمم است: آغاجی خادم را گفت → به آغاجی خادم گفت.

اهمیت املائی نشاط، خیل‌تاش، رقعت

و مرا گفت: «بستان؛ در هر کیسه، هزار مثقال زر پاره است. بونصر را بگوی که زرهاست که پدر ما از غزو هندوستان آورده است و بتان زرین شکسته و بگداخته و پاره کرده و حلال‌تر مال‌هاست و در هر سفری ما را از این بیارند تا صدقه‌ای که خواهیم کرد حلال بی شُبّهت باشد، از این فرماییم؛ و می‌شنویم که قاضی بُست، بوالحسن بولانی و پسرش بوبکر سخت تنگدستاند و از کس چیزی نستانند و اندک مایه ضیعتی دارند. یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر، تا خویشتن را ضیعتی حلال خزند و فراخ‌تر بتوانند زیست و ما حَقّ این نعمت تندرستی که باز یافتیم، لختی گزارده باشیم.»

ستاندن: گرفتن (بستان: بگیر) / مثقال: واحدی برای وزن معادل ۴/۶۴ گرم / زر پاره: قراضه و خرده زر، زر سگه‌شده / غزو: جنگ کردن با کفار / گداختن: ذوب کردن / بی‌شبهت: بی‌تردید، بی‌شک / ضیعت: زمین زراعی (ضیعتک: زمین زراعتی کوچک) / فراخ‌تر: آسوده‌تر، راحت‌تر / لختی: اندکی / گزارده باشیم: به جا آورده باشیم

● و سلطان مسعود به من گفت: «بگیر. در هر کیسه هزار مثقال قطعه طلا است. به بونصر بگو این همان طلاهایی است که پدر ما (سلطان محمود) از جنگ با کفار در هندوستان آورده است و بت‌های طلایی را شکسته و ذوب کرده و قطعه‌قطعه کرده است؛ پس از حلال‌ترین مال‌هاست و در هر سفری برای ما از این طلاها بیاورند تا صدقه‌ای که قرار است بدهیم، بی هیچ تردیدی حلال باشد، دستور می‌دهیم از این طلاها بدهند و می‌شنویم که قاضی بُست، بوالحسن بولانی و پسرش بوبکر، بسیار فقیرند و از کسی چیزی نمی‌گیرند و زمین زراعتی کوچکی دارند. یک کیسه باید به پدر داد و یک کیسه به پسر؛ تا برای خود زمین زراعتی کوچک و حلالی بخرند و راحت‌تر بتوانند زندگی کنند و ما هم حق نعمت سلامتی را که دوباره یافتیم، کمی به جا آورده باشیم.»

دستور «بونصر» در «بونصر را بگوی» متمم است نه مفعول: به بونصر بگو. «را» در جملات «ما را» و «خویشتن را» به معنای حرف اضافه است (ما را = برای ما؛ خویشتن را = برای خویشتن).

اهمیت املائی مثقال، حلال‌تر، صدقه، حلال بی‌شُبّهت، ضیعت، گزاردن

من کیسه‌ها بستدم و به نزدیک بونصر آوردم و حال باز گفتم. دعا کرد و گفت: «خداوند این سخت نیکو کرد و شنوده‌ام که بوالحسن و پسرش وقت باشد که به ده دَرم درمانده‌اند.» و به خانه بازگشت و کیسه‌ها با وی بُردند و پس از نماز، کس فرستاد و قاضی بوالحسن و پسرش را بخواند و بیامدند. بونصر، پیغام امیر به قاضی رسانید.

بستدم: گرفتم / حال باز گفتم: ماجرا را تعریف کردم / خداوند: پادشاه / وقت باشد: مدتی است / خواندن: فراخواندن، احضار کردن

● من کیسه‌ها را گرفتم و به نزد بونصر آوردم و ماجرا را تعریف کردم. بونصر (پادشاه را) دعا کرد و گفت: «پادشاه کار خیلی خوبی کرد. شنیده‌ام که بوالحسن و پسرش گاهی برای ده سکه نقره درمانده‌اند». و به خانه برگشت و کیسه‌ها را با او بردند و بعد از نماز، کسی را فرستاد و قاضی بوالحسن و پسرش را احضار کرد و آمدند. بونصر پیغام پادشاه را به قاضی رساند.

دستور «سخت» قید است، در معنی «بسیار».

بسیار دعا کرد و گفت: «این صلت فخر است. پذیرفتم و بازادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد و نگویم که مرا سخت دربایست نیست اما چون به آن چه دارم و اندک است، قانعم، وزر و وبال این، چه به کار آید؟»

● صلت: بخشش / فخر: افتخار / به کار نبودن: به کار نیامدن / ● دربایست: نیاز، ضرورت (مرا دربایست نیست: من به آن‌ها نیاز ندارم) / ● وزر: بار سنگین، در این جا بار گناه / ● وبال: سختی و عذاب، گناه

● قاضی (پادشاه را) بسیار دعا کرد و گفت: «این هدیه مایه افتخار من است. آن را پذیرفتم و بازگرداندم؛ زیرا به کار من نمی‌آید و قیامت بسیار نزدیک است. حساب این پول‌ها را نمی‌توانم پس بدهم و نمی‌گویم که به آن‌ها نیاز ندارم؛ اما چون به مال کمی که دارم، قانعم، چرا گناه و عذاب این پول‌ها را بپذیرم؟ (بار گناه و عذاب این پول‌ها را نمی‌پذیرم).»

دستور جمله پایانی، پرسش انکاری است: به چه کار آید؟ ← به کار نمی‌آید.

اهمیت املائی صلت، قانع، وزر و وبال

بونصر گفت: «ای سبحان الله! زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه‌ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیرالمؤمنین می‌روا دارد ستدن، آن، قاضی همی‌نستاند؟!»

● سبحان الله: پاک و منزّه است خداوند (برای بیان شگفتی به کار می‌رود؛ معادل شگفتا!) / امیرالمؤمنین: پادشاه مؤمنان، در این جا خلیفه بغداد / ● رواداشتن: جایز دانستن / ● ستدن: ستاندن، دریافت کردن (می‌روا دارد ستدن: گرفتن آن را جایز می‌داند)

● بونصر گفت: «شگفتنا طلایی که سلطان محمود در جنگ با قمار از بتخانه‌ها و با شمشیر و جنگ آورده است و بت‌ها را شکسته و تکه تکه کرده و خلیفه بغداد گرفتن آن را جایز می‌داند، قاضی آن را قبول نمی‌کند؟»

مجاز شمشیر مجاز از جنگ / زر مجاز از سکه طلا

دستور در جمله «آن را می‌روا دارد ستدن» حرف «را» از نوع جانشین کسره است، فقط کمی جمله به هم ریخته و کار را دشوار کرده است: آن را امیرالمؤمنین می‌روا دارد ستدن ← امیرالمؤمنین آن را ستدن روا می‌دارد ← امیرالمؤمنین ستدن آن را روا می‌دارد.

گفت: «زندگانی خداوند دراز باد؛ حال خلیفه دیگر است که او خداوند ولایت است و خواجه با امیر محمود به غزوها بوده است و من نبوده‌ام و بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق سنت مصطفی هست یا نه. من این نپذیرم و در عهده این نشوم.»

خداوند: پادشاه، صاحب / ولایت: کشور، رهبری / خواجه: سرور، بزرگ / بر من پوشیده است: برای من مشخص نیست / سنت: روش، شیوه (در این جا روش جنگ‌های پیامبر ﷺ) / در عهده شدن: پذیرفتن مسئولیت

● قاضی گفت: «زندگی پادشاه طولانی باد؛ وضعیت خلیفه فرق می‌کند؛ زیرا او صاحب کشور است و آن بزرگوار [= خوجه بونصر] با سلطان محمود در جنگ‌ها بوده است ولی من نبوده‌ام و برای من مشخص نیست که آن جنگ‌ها مطابق سنت پیامبر ﷺ بوده است یا نه. من این پول را نمی‌پذیرم و مسئولیت آن را قبول نمی‌کنم.»

گفت: «اگر تو نپذیری، به شاگردان خویش و به مستحقان و درویشان ده». گفت: «من هیچ مستحق نشناسم در بُست که زر به ایشان توان داد و مرا چه افتاده است که زر کسی دیگر بَرَد و شمار آن به قیامت مرا باید داد؟! به هیچ حال، این عهده قبول نکنم.»

مستحق: نیازمند / مرا چه افتاده است: به من چه ربطی دارد / شمار دادن: حساب پس دادن

مجاز زر مجاز از سکه طلا

● بونصر گفت: «اگر تو نمی‌پذیری، به شاگردان خود و نیازمندان و فقرا بده». قاضی گفت: «من هیچ نیازمندی در شهر بُست نمی‌شناسم که بتوان این سکه‌ها را به او داد و مگر چه شده که سکه‌ها را کس دیگری ببرد و در قیامت من حساب آن را پس بدهم؟ به هیچ وجه این مسئولیت را قبول نمی‌کنم.»

اهمیت املائی مستحق

بونصر پسرش را گفت: «تو از آن خویش بستان.» گفت: «زندگانی خواجه عمید دراز باد؛ علی ایّ حال، من نیز فرزند این پدرم که این سخن گفت و علم از وی آموختم و اگر وی را یک روز دیده بودمی و احوال و عادات وی بدانسته، واجب کردی که در مدّت عمر پیروی او کردم؛ پس، چه جای آن که سال‌ها دیده‌ام و من هم از آن حساب و توقّف و پرسش قیامت بترسم که وی می‌ترسد و آن چه دارم از اندک مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.»

عمید: سرور، وزیر، رئیس قوم / علی ایّ حال: در هر حال / توقّف: ایستادن در صف روز قیامت برای حساب و کتاب / حطام: هر چیز خشک، مال اندک (حطام دنیا: مال ناچیز دنیایی)

● بونصر به پسر قاضی گفت: «تو سهم خودت را بردار.» پسر قاضی گفت: «زندگانی خواجه بزرگ (بونصر) طولانی باد. به هر حال من هم فرزند همین پدر هستم که این سخنان را گفت و دانش از او آموختم و اگر در تمام عمرم یک روز او را دیده بودم و از احوال و عادات او خبر داشتم، واجب بود که در تمام عمرم از او پیروی کنم. چه برسد به این که سال‌هاست احوال و عادات او را دیده‌ام (به او اعتماد کامل دارم) و من هم از همان حساب و کتاب و روز قیامت که او می‌ترسد می‌ترسم و آن چه که از مقدار کم مال دنیا دارم حلال است و کافی است و به هیچ پول بیشتری نیاز ندارم.»

استعاره حطام استعاره از مال بی‌ارزش دنیا

اهمیت املائی عمید، علی ایّ حال، حطام، حلال، حاجتمند

بونصر گفت: «لله دَرگما؛ بزرگا که شما دو تنید!» و بگریست و ایشان را بازگردانید و باقی روز اندیشه‌مند بود و از این یاد می‌کرد. و دیگر روز، زقعتی نبشت به امیر و حال باز نمود و زَر باز فرستاد.

لله دَرگما: خدا خیرتان دهد. / اندیشه‌مند: اندوهگین، متفکر

● بونصر گفت: خدا خیرتان دهد؛ شما دو نفر چه انسان‌های بزرگی هستید و گریه کرد و آن‌ها را برگرداند و باقی روز اندوهگین بود و این ماجرا را به یاد می‌آورد و روز دیگر نامه‌ای نوشت به پادشاه و ماجرا را تعریف کرد و طلا را پس فرستاد.

مجاز زر مجاز از سگّه طلا

اهمیت املائی لَلِه دَرگما

تاریخ بیوقی، ابوالفضل بیوقی

● شعرخوانی زاغ و کبک ●

زاغی از آن‌جا که فراغی گزید / رخت خود از باغ به راغی کشید

● فراغ: آسایش، آسودگی / گزیدن: انتخاب کردن / ● راغ: دامنه کوه، صحرا

● زاغی که به دنبال آسودگی و آرامش بود، از باغی به دامنه کوهی کوچ کرد.

جناس ناهمسان زاغ، باغ، فراغ، راغ / **واج آرایی** تکرار صامت /ق/ **کنایه** «رخت کشیدن» کنایه از «کوچ کردن» **تناسب** باغ و راغ

اهمیت املائی زاغ، فراغ (هم‌خانواده با فراغت)، راغ

دید یکی عرصه به دامن کوه / عرصه ده مخزن پنهان کوه

عرصه: میدان، جای وسیع / عرصه ده: نشان دهنده / مخزن: گنجینه، خزانه

● زاغ، در دامنه کوه، جایی وسیع دید که در آن‌جا، دامن پر از گل و سبزه کوه، نشان از گنج نهفته در دل کوه داشت (بسیار زیبا بود).

جناس ناهمسان عرصه، عرصه **تشخیص** عرصه کننده بودن عرصه **تکرار** کوه

دستور «عرصه ده» صفت فاعلی مرگّب مرخّم (= عرصه دهنده) و واژه‌ای مرگّب است: عرصه + ده.

اهمیت املائی عرصه، عرصه، مخزن (هم‌خانواده با خزینه، خزانه)

۱- حرف تکرار شده در این‌جا حرف «غ» است اما در واج آرایی به واج؛ یعنی صدا توجه داریم. باید حواستان جمع باشد که در زبان شناسی، واجی به صورت «غ» وجود ندارد و این حرف، تجلی نوشتاری دیگر همان واج /ق/ است (چون صدای آن‌ها یکی است). این قاعده در مورد صورت‌های نوشتاری مختلف واج‌های /ز/، /س/، /ه/، /ت/، /ث/، /ذ/ نیز صدق می‌کند.
 ۲- «دامان کوه» را اضافه استعاری و تشخیص نگرفته‌ایم، چرا که کلمه دامان در مورد کوه، به معنی دامن نیست! باید توجه داشت که یکی از معانی «دامان»، «حاشیه و کناره» است و در ترکیب «دامان کوه»، دامان به این معناست و بنابراین تشخیصی در کار نیست.

نادره کبکی به جمال تمام شاهد آن روضه فیروزه فام

نادره: بی مانند، کم نظیر / جمال: زیبایی / تمام: کامل / شاهد: زیبا، خوب رو، معشوق / روضه: باغ، گلزار / فیروزه فام: به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ کبکی کمیاب، با زیبایی کامل، زیباروی آن باغ و گلزار سبز بود.

دستور فعل «بود» به قرینه معنایی از انتهای بیت حذف شده است. / فیروزه فام وندی است: فیروزه + فام.

اهمیت املایی شاهد، روضه، فیروزه فام

هم حرکاتش متناسب به هم هم خطواتش متقارب به هم

• خطوات: جمع خطوه، گام‌ها، قدم‌ها / متقارب: نزدیک شونده، همگرا

• هم حرکات کبک با هم متناسب و هماهنگ بود و هم به زیبایی و نزدیک به هم قدم برمی داشت.

واج آرایی تکرار صامت / تکرار هم نوصع همه کلمات هر دو مصراع، به ترتیب و دو به دو، با یکدیگر سجع متوازی دارند.

دستور فعل «بود» از آخر هر دو مصراع به قرینه لفظی حذف شده است.

اهمیت املایی خطوات، متقارب

زاغ چو دید آن ره و رفتار را وان روش و جنبش هموار را

رفتار: رفتن، با ناز راه رفتن / روش: حرکت کردن، رفتن؛ شیوه / جنبش هموار: نرم و آهسته راه رفتن، حرکت موزون

• هنگامی که زاغ، آن راه رفتن با ناز و نرم و آهسته را دید (ادامه معنی در بیت بعد).

تناسب ره، رفتار، روش و جنبش

دستور «رفتار»، «روش» و «جنبش» وندی هستند: رفت + ار؛ رو (بن مضارع رفتن) + ش؛ جنب + ش.

باز کشید از روش خویش پای در پی او کرد به تقلید جای

جای کردن: عازم و رهسپار شدن، حرکت کردن

• راه رفتن عادی خود را ترک کرد و از روی تقلید، به دنبال کبک به راه افتاد.

جناس تامسنان پای، جای / پای، پی **کنایه** «پای باز کشیدن» کنایه از «ترک کردن» **واج آرایی** تکرار صامت / ش /

دستور مرجع ضمیر «او» در مصراع دوم «کبک» است.

بر قدم او قدمی می کشید وز قلم او رقمی می کشید

قدم کشیدن: راه رفتن / رقم کشیدن: نوشتن، نگاشتن

• زاغ همچون کبک قدم برمی داشت و راه می رفت و از راه رفتن کبک تقلید می کرد.

کنایه «قدم کشیدن» کنایه از «راه رفتن» **جناس تامسنان** قدم، قلم **واج آرایی** تکرار صامت های / ق /، / م / **تناسب** قلم، رقم و کشیدن

تکرار قدم، او، می کشید **نوصع** همه کلمات هر دو مصراع، به ترتیب و دوبه دو، با یکدیگر هم وزن هستند.

دستور مرجع ضمیر «او» در هر دو مصراع «کبک» است.

در پی اش آلقصه در آن مرغزار رفت بر این قاعده روزی سه چار

آلقصه: خلاصه / مرغزار: سبزه زار، چراگاه، علفزار / قاعده: روش، شیوه / روزی سه چار: سه چهار روز

• خلاصه زاغ، چند روزی در آن چمنزار زیبا، به این شیوه به دنبال کبک راه رفت (و از او تقلید کرد).

دستور مرجع ضمیر پیوسته «ش» در مصراع اول «کبک» است. / «روزی سه چار» ترکیب وصفی مقلوب است.

اهمیت املایی آلقصه، مرغزار

عاقبت از خامی خود سوخته رهروی کبک نیاموخته

خامی: بی تجربگی، ساده‌دلی، نادانی / سوخته: زیان دیده، ضرر کرده / رهروی: راه رفتن، حرکت
 ● عاقبت، زاغ، در حالی که از نادانی و خامی خود ضرر کرده بود و هنوز راه رفتن کبک را نیز نیاموخته بود (ادامه معنی در بیت بعد)،
متناقص‌نما سوختن از خامی **کتابه** «خامی» کنایه از «بی تجربگی» / «سوختن» کنایه از «زیان دیدن» **واج آرایی** تکرار صامت /خ /
دستور «رهروی» وندی - مرگب: ره + رو + ی.

کرد فراموش ره و رفتار خویش ماند غرامت‌زده از کار خویش

فراموش: مخفف فراموش / ● غرامت‌زده: تاوان‌زده، کسی که غرامت کشد.
 ● راه رفتن خود را نیز فراموش کرد و از تقلید خود زیان دید و پشیمان شد.
دستور در مصراع اول «ره» مفعول است. / «غرامت‌زده» وندی - مرگب است: غرامت + زد + ه.
اهمیت املائی غرامت

تمفة الاهرار، پاهی

تست‌های فصل یکم

۱- هر دو واژه کدام گزینه کاملاً درست معنی شده است؟

- (۱) (زنخدان: چانه) - (حمیت: دارای همت)
- (۲) (دغل: ناراستی) - (قوت: رزق روزانه)
- (۳) (شوریده‌رنگ: آشفته‌حال) - (فروماندن: عمیق شدن)
- (۴) (حلاوت: شیرینی) - (صنع: جوانمردی)

۲- معنی «شاهد» در کدام گزینه با سایر گزینه‌ها متفاوت است؟

- (۱) روی دل از این شاهد بدمهر بگردان
- (۲) باز نیازم به شاهد و می و شمع است
- (۳) شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد
- (۴) قول او بر جهل او هم حجت است و هم دلیل
- کأنجا که جمال است علی القطع وفا نیست
- هر سه تویی ز آن به سوی توسست نیازم
- بنده طلعت آن باش که آنی دارد
- فضل من بر عقل من هم شاهد است و هم یمین (یمین = سوگند)

۳- چند واژه درست معنی شده است؟

- (شراع: بادبان) - (ناو: کشتی بزرگ) - (صیلت: دید و بازدید) - (چاشتگاه: نزدیک ظهر) - (دبیر: کاتب) - (خیلتاش: گروه نوکران) - (برنشستن: پیاده شدن)

- (۱) یک
- (۲) دو
- (۳) سه
- (۴) چهار

۴- در کدام گزینه غلط املائی وجود ندارد؟

- (۱) آن چه دارم از حتام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.
- (۲) زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه‌ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و باره کرد.
- (۳) دیگر روز امیر نامه‌ها فرمود به غزنین و جمله مملکت بر این حادثه بزرگ و سعب که افتاد.
- (۴) امیر را تب گرفت؛ تب سوزان و سرسامی افتاد، چنان که بار نتوانست داد و مهجوب گشت از مردمان.

۵- در کدام گزینه غلط املائی وجود دارد؟

- (۱) مهم و خطیر - مطرب و نوازنده - قضا و تقدیر - غرامت‌زده و زیان‌زده
- (۲) ضیعت و یمین - سرسام و سرگیجه - روزه و باغ - اطبا و پزشکان
- (۳) عارضه و بیماری - کراهیت و ناپسندی - مبشر و مژده‌رسان - مرغزار و دشت
- (۴) زایل‌شدن و برطرف‌شدن - راغ و صحرا - آغاجی خادم - توقیع رقعہ

۱- با این آرایه در درس‌های آینده آشنا می‌شوید.

۶- واژه مشخص شده در کدام گزینه از نظر املايي نادرست است؟

- ۱) سلطان آب خواست و طهارت کرد و دو رکعت نماز بگذارد.
- ۲) اسب در زرع شد؛ اسب را همان جای گذاشت و پیاده برفت.
- ۳) ایشان را بر بام کوشک بازداشت بی آب و به وقت افطار بیرون نگذاشت.
- ۴) گفت بترسم که یزدان را شکر به واجبی نتوانم گذارد.

۷- واژه انتخاب شده در کدام گزینه از نظر املايي نادرست است؟

- | | |
|-----------------------------------|---|
| ۱) ای مقصد خورشیدپرستان رویت | (مهراب - محراب) جهانیان خم ابرویت |
| ۲) زمان چون تو را از جهان کرد دور | پس از تو جهان را چه ماتم چه (سور - صور) |
| ۳) حاکم عادل و دانادل | (فارغ - فارق) معنی حق و باطل |
| ۴) پای بر دست شرع و سر پرشور | چه بری جز وبال و (وزر - به گور)؟ |

۸- در کدام عبارت آرایه «مجاز» به کار رفته است؟

- ۱) دیگر روز، امیر نامهها فرمود به غزنین و جمله مملکت بر این حادثه صعب که افتاد.
- ۲) روز پنجشنبه، امیر را تب گرفت؛ تب سوزان و سرسامی افتاد، چنان که بار نتوانست داد.
- ۳) تا این عارضه افتاده بود، بونصر نامه‌های رسیده را به خط خویش نکت بیرون می آورد.
- ۴) این صلت فخر است. پذیرفتم و بازادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است.

۹- در کدام گزینه «جناس همسان» به کار رفته است؟

- | | |
|--|--|
| ۱) بلند آن سر که او خواهد بلندش | نژند آن دل، که او خواهد نژندش |
| ۲) شغال نگون بخت را شیر خورد | بماند آن چه روباه از آن سیر خورد |
| ۳) کرد فرامش ره و رفتار خویش | ماند غرامت زده از کار خویش |
| ۴) با زمانی دیگر انداز ای که پندم می دهی | کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست |

۱۰- آرایه نوشته شده در مقابل کدام گزینه نادرست است؟

- | | |
|-----------------------------------|---------------------------------------|
| ۱) رزق هر چند بی گمان برسد | شرط عقل است جستن از درها (کنایه) |
| ۲) دید یکی عرصه به دامان کوه | عرضه ده مخزن پنهان کوه (ایهام) |
| ۳) برو شیر دژنده باش ای دغل | مینداز خود را چو روباه شل (تضاد) |
| ۴) کرم ورزد آن سر که مغزی در اوست | که دون همتان اند بی مغز و پوست (مجاز) |

۱۱- واژه «دگر» در کدام گزینه نقشی برابر با نقش این واژه در بیت زیر دارد؟

- | | |
|--------------------------------|------------------------------------|
| «دگر روز باز ائتفاق او افتاد» | که روزی رسان قوت روزش بداد» |
| ۱) این همه گفت ولی با دل خویش | گفت و گویی دگر آورد به پیش |
| ۲) واعظ! مکن دراز حدیث عذاب را | این بس بؤد که بار دگر زنده می شویم |
| ۳) چو عضوی به درد آورد روزگار | دگر عضوها را نماند قرار |
| ۴) نبیند روز عمر من دگر مرگ | اگر باشم شبی مهمان جانان |

۱۲- واژه «شیر» با کدام واژه رابطه معنایی «تضمتن» ندارد؟

- | | | | |
|----------|-----------|---------|--------------|
| ۱) حیوان | ۲) لبنیات | ۳) پلنگ | ۴) گریه سنان |
|----------|-----------|---------|--------------|

۱۳- معنی «شد» در کدام گزینه همانند معنی این فعل در بیت زیر است؟

- | | |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| «یقین مرد را دیده بیننده کرد» | شد و تکیه بر آفریننده کرد» |
| ۱) گریه شام و سحر سُکر که ضایع نگشت | قطره باران ما گوهر یکدانه شد |
| ۲) چون که شد خورشید و ما را کرد داغ | چاره نبود بر مقامش از چراغ |
| ۳) صوفی مجلس که دی جام و قدح می شکست | باز به یک جرعه می، عاقل و فرزانه شد |
| ۴) گشت غمناک دل و جان عقاب | چو از او دور شد اتمام شباب |

۱۴- معنی «گشت» در کدام گزینه با سایر گزینه‌ها متفاوت است؟

- (۱) تو آتش گشتی ای حافظ ولی با یار درنگرفت / ز بدعهدی گل گویی حکایت با صبا گفتیم
 (۲) نخواهد جز به نامت رفت خامه / نخواهد جز به یادت گشت ساغر (خامه = قلم) / (ساغر = جام)
 (۳) زمانی گشت گرد چشمه نالان / به گریه دست‌ها بر چشم مالان
 (۴) همی‌فکنند به تیر و همی‌گرفت به یوز / چو گردباد همی‌گشت بر یمین و یسار (یسار = راست و چپ)

۱۵- مجهول عبارت «پس از نماز امیر کشتی بخواست و ناوی ده بیاوردند» در کدام گزینه به درستی آمده است؟

- (۱) پس از نماز امیر خواسته شد و ناوی ده آورده شد.
 (۲) پس از نماز کشتی خواسته شد و ناوی ده آورده می‌شود.
 (۳) پس از نماز کشتی خواسته شد و ناوی ده آورده شد.
 (۴) پس از نماز کشتی خواسته بشود و ناوی ده آورده بشود.

۱۶- کدام گزینه مجهول نمی‌شود؟

- (۱) روز دوشنبه امیر مسعود برنشست و به کران رود هیرمند رفت.
 (۲) کشتی‌ها براندند و به کرانه رود رسانیدند.
 (۳) بونصر نامه‌های رسیده را به خط خویش نکت بیرون می‌آورد.
 (۴) قاضی بست و پسرش از کس چیزی نستانند و اندک‌مایه ضیعتی دارند.

۱۷- در کدام گزینه جمله مجهول با ساختار کهن و قدیمی به کار نرفته است؟

- (۱) بونصر را بگوی امروز درستم و در این دو سه روزه بار داده آید.
 (۲) بخشی از احوال او در «باب تصّوّف» گفته آمده است.
 (۳) اوامر پادشاهانه از همه و جوه حاصل آمد و حشمت ملک در ضمائر همه قرار گرفت.
 (۴) و در قصص خوانده گشته است که یکی از منکران، این آیت را شنود.

۱۸- مفاهیم «عجز آدمی از ادراک خداوند - هدایتگری خداوند - بخشش خداوند - تدبیر خداوند» به ترتیب در کدام ابیات آمده است؟

- الف) خرد را گر نبخشد روشنایی / بماند تا ابد در تیره‌رایی
 ب) به ترتیبی نهاده وضع عالم / که نی یک موی باشد بیش و نی کم
 ج) کمال عقل باشد در این راه / که گوید نیستم از هیچ آگاه
 د) در نابسته احسان گشاده است / به هر کس آن چه می‌بایست داده است

- (۱) الف - ج - ب - د (۲) ج - الف - د - ب (۳) ج - الف - ب - د (۴) الف - ب - ج - د

۱۹- کدام گزینه با بیت «بلند آن سر که او خواهد بلندش / نژند آن دل، که او خواهد نژندش» تناسب مفهومی دارد؟

- (۱) جام می و خون دل هر یک به کسی دادند / در دایره قسمت اوضاع چنین باشد
 (۲) غم و شادی جهان را نبود هیچ ثبات / هر زمان حال وی از شکل دگر خواهد شد
 (۳) گلستان کند آتشی بر خلیل / گروهی بر آتش بَرَد ز آب نیل
 (۴) مه‌یا کن روزی مار و مور / اگر چند بی دست و پایند و زور

۲۰- کدام گزینه با بیت «پرو شیر دژنده باش ای دغل / مینداز خود را چو روباه شل» تناسب مفهومی ندارد؟

- (۱) چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر / چه باشی چو روبه به وامانده، سیر؟
 (۲) خدا را بر آن بنده بخشایش است / که خلق از وجودش در آسایش است
 (۳) بگیر ای جوان دست درویش پیر / نه خود را بیفکن که دستم بگیر
 (۴) بخور تا توانی به بازوی خویش / که سعیت بود در ترازوی خویش

۲۱- همه گزینه‌ها به جز گزینه با بیت «کسی نیک بیند به هر دو سرای / که نیکی رساند به خلق خدای» تناسب مفهومی دارد.

- (۱) از آستانه خدمت نمی‌توانم رفت / اگر به منزل قربت نمی‌دهی بارم
 (۲) عبادت به جز خدمت خلق نیست / به تسبیح و سجاده و دلق نیست (دلق = لباس درویشان)
 (۳) گرت به سایه در آسایشی به خلق رسد / بهشت بردی و در سایه خدای آسای
 (۴) دیار مشرق و مغرب مگیر و جنگ مجوی / دلی به دست کن و زنگ خاطری بزدای

۲۲- کدام گزینه با بیت «رزق هر چند بی‌گمان برسد / شرط عقل است جُستن از درها» تقابلی معنایی دارد؟

- ۱) جو خیری از تو به غیری رسد فتوح شناس
 - ۲) اگر به پای بیویی و گر به سر بروی
 - ۳) چون شیر مادر است مهیا اگر چه رزق
 - ۴) رزق می‌آید به پای خویش تا دندان به جاست
- که رزق خویش به دست تو می‌خورد مهمان
مقتضی ندهد روزی‌ای که نهاده است
این جهد و کوشش تو به جای مکیدن است
آسیا تا هست، در اندیشه نان نیستیم

۲۳- همهٔ گزینه‌ها به استثنای گزینهٔ با بیت «هم امروز از پشت، بارت بیفکن / میفکن به فردا مر این داوری را» تناسب مفهومی دارند.

- ۱) مرا چه افتاده است که زر کسی دیگر برد و شمار آن به قیامت مرا باید داد؟
- ۲) آن‌چه دارم از اندک حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.
- ۳) من هم از آن حساب و توقف و پرسش قیامت می‌ترسم که وی می‌ترسد، به‌هیچ‌وجه عهدهٔ آن قبول نکنم.
- ۴) بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق سنت مصطفی هست یا نه. من این نپذیرم.

۲۴- کدام بیت با سایر ابیات متفاوت است؟

- ۱) عاقبت از خامی خود سوخته
 - ۲) بر قدم او قدمی می‌کشید
 - ۳) در پیش‌اش القضه در آن مرغزار
 - ۴) بازکشید از روش خویش پای
- ره‌رو روی کبک نیاموخته
وز قلم او رقمی می‌کشید
رفت بر این قاعده روزی سه چار
در پی او کرد به تقلید جای

۲۵- همهٔ گزینه‌ها به جز گزینهٔ با بیت «بر قدم او قدمی می‌کشید / وز قلم او رقمی می‌کشید» تقابلی معنایی دارد.

- ۱) ما دستخوش سُبْحه و زَنار نگشتیم
 - ۲) خلق را تقلیدشان بر باد داد
 - ۳) عبادت به تقلید گمراهی است
 - ۴) تقلید چون عصاست به دست در این سفر
- در حلقهٔ تقلید گرفتار نگشتیم (سُبْحه = تسبیح)
ای دو صد لعنت بر این تقلید باد
خُنْک ره‌روی را که آگاهی است (خُنْک = خوشا)
وز فرّ ره عصات، شود تیغ ذوالفقار

پاسخ تست‌های فصل یکم

۱- گزینه ۲ بررسی سایر گزینه‌ها:

در گزینه (۱)، «حمیت» به معنی «غیرت و مردانگی» است. / در گزینه (۳)، «فروماندن» به معنی «متحیرشدن» است. / در گزینه (۴)، «صنع» به معنی «آفرینش و احسان» است.

۲- گزینه ۴ «شاهد» در سه گزینه نخست به معنی «معشوق و محبوب» است؛ اما در گزینه (۴) به معنی «شهادت‌دهنده و گواه» است.

۳- گزینه ۳ واژه‌هایی که نادرست معنی شده‌اند به همراه معنی درست آن‌ها:

شرع: خیمه، سایبان / ناو: قایق کوچک که از درخت میان‌تهی ساخته شود. / صلت: بخشش / برنشستن: سوارشدن. تنها سه واژه «چاشتگاه، دبیر و خیل‌تاش» درست معنی شده است.

۴- گزینه ۲ بررسی سایر گزینه‌ها:

در گزینه (۱)، «حتام» می‌بایست به شکل «حطام» بیاید. / در گزینه (۳)، «سعب» نادرست است و شکل درست آن «صعب» است. / نهایتاً در گزینه (۴)، «مehجوب» نادرست است و صورت صحیح این واژه «مehجوب» به معنای «پنهان» است.

۵- گزینه ۲ «روزه» یکی از شعائر مذهبی است که در ماه رمضان انجام می‌شود، همنشین مناسبی برای «باغ» نیست؛ به جای آن «روضه» به معنی «گلزار» درست است.

۶- گزینه ۴ «اداکردن، به انجام رساندن، رساندن و تعبیرکردن» برخی از مهم‌ترین معانی «گزاردن» است؛ بنابراین «شکرگزاری» (به معنی اداکردن و به جا آوردن شکر» درست است نه شکرگذاری. برخی از مشهورترین واژگان که با املای «گزاردن» صحیح هستند، عبارت‌اند از: حج‌گزار، نمازگزار، سپاس‌گزار، حق‌گزار، خواب‌گزار (= تعبیرکننده خواب).

۷- گزینه ۳ «فارق» به معنی «جداکننده» (هم‌ریشه با «فرق») است و «فارغ» به معنی «آسوده». معنی گزینه: او حاکمی عادل و دانادل است و او «جداکننده» معنی حق و باطل است.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): «خم ابروی تو» «محراب» (جایگاه ایستادن امام جماعت در مسجد) جهانیان است. «مهراب» اسم خاص است که در این بیت موردنظر نیست. گزینه (۲): «سور» به معنی «جشن»، «صور» به معنی «بوق و شیپور» است و واژه «ماتم» قرینه مناسبی برای ترجیح «سور» بر «صور» است.

گزینه (۴): «وزر» به معنی «گناه» است و «وذر» به معنی «بریدن». از طریق واژه «وبال» می‌توان به درستی «وزر» در این بیت پی بُرد.

۸- گزینه ۱ «غزنین» (یا غزنه) در لغت به معنی شهری است که اکنون در کشور افغانستان واقع شده است، اما همان‌طور که احتمالاً خودتان هم متوجه شده‌اید، در این عبارت در معنی مجازی «اهالی غزنین» به کار رفته است: امیر دستور داد نامه‌هایی به «اهالی غزنین» نوشته شود. در سایر گزینه‌ها، واژه‌ها در معنی حقیقی خود به کار رفته‌اند.

۹- گزینه ۴ در این عبارت واژه «چنگ» در دو معنی متفاوت به کار رفته است: (۱) نوعی ساز موسیقی؛ (۲) بخشی از دست: گوشم بر «ساز چنگ» است و دل در «دست» و اختیارم نیست. در گزینه (۱) هر چند واژه‌های «بلند، خواهد و نژند» دوبار آمده‌اند؛ اما از آن‌جا که هر دو به یک معنی هستند؛ نمی‌توانند جناس همسان بسازند. / در گزینه‌های (۲) و (۳)، به ترتیب واژه‌های «خورد و خویش» نیز در یک معنی به کار رفته‌اند.

۱۰- گزینه ۲ بررسی سایر گزینه‌ها:

در گزینه (۱)، «از درها جستن» کنایه از جست‌وجو کردن و تلاش کردن است. / در گزینه (۳)، «بین واژگان» «شیر و روباه» (شیر نماد موجود قدرتمند و تلاشگر و روباه نماد موجودی ضعیف و طفیلی) تضاد هست. / در گزینه (۴)، «سر» در معنی مجازی انسان به کار رفته است.

۱۱- گزینه ۳ «دگر» (مخفف دیگر) در بیت صورت سؤال، وابسته پیشین از نوع صفت مبهم برای اسم «روز» است.

بررسی گزینه‌ها:

در گزینه (۱)، «دگر» صفت مبهم است، اما همان‌طور که حتماً دقت کرده‌اید، وابسته پسین برای اسم «گفت‌وگو» است. / در گزینه (۲) نیز، «دگر» وابسته پسین برای اسم «بار» (به معنی «دفعه») است. / در گزینه (۴)، «دگر» وابسته هیچ گروهی نیست، بلکه خود به تنهایی «هسته» گروه خود (= قید) است: دیگر (اصلاً) روز عمر من، مرگ را نخواهد دید. / در گزینه (۳)، «دگر» همانند صورت سؤال، وابسته پیشین از نوع صفت مبهم است؛ زیرا این صفت، اسم «عضوها» را توصیف می‌کند: دگر عضوها (یعنی عضوهای دیگر) قرار می‌ندارد.

۱۲- گزینه ۳ پیش‌تر خواندیم که هرگاه یکی از دو واژه، نوعی از واژه دیگر باشد، بین آن‌ها رابطه معنایی «تضمن» برقرار است. «شیر» نوعی «حیوان» و نوعی «گره‌سان» است. «شیر» در معنی دیگرش، نوعی از «لبنیات» است، اما «شیر» نوعی «پلنگ» نیست. رابطه معنایی بین «شیر» و «پلنگ» تناسب است.

۱۳- گزینه ۲ «شد» در بیت صورت سؤال در معنی «رفت» به کار رفته است: «رفت» و بر آفریننده تکیه کرد. در بیت (۲) نیز در همین معنی به کار رفته است: چون که خورشید «رفت» و ما را داغدار کرد، چاره‌ای نداریم که به جای او با چراغ بسازیم. این فعل در سایر گزینه‌ها در معنی امروزی و اسنادی (معادل فعل «گشت») به کار رفته است.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): قطره باران ما گوهر یکدانه شد. / گزینه (۳): او عاقل و فرزانه شد. / گزینه (۴): ایام شباب (جوانی) از او دور شد.

۱۴- گزینه ۱ «گشت» در گزینه (۱) به معنی اسنادی (معادل «شد») است: ای حافظ تو آتش گشتی (= شدی)، اما در سایر گزینه‌ها به معنی «گردیدن» (= چرخیدن) به کار رفته است:

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۲): ساغر فقط به نام تو «می‌چرخد» / گزینه (۳): زمانی اطراف چشمه نالان، «چرخید». / گزینه (۴): مانند گردباد بر چپ و راست «چرخید».

۱۵- گزینه ۳ همان‌طور که در درس دوم خواندید به هنگام مجهول کردن، فعل اصلی جمله را به شکل «بن ماضی + ه» می‌نویسیم و سپس از «شدن» فعلی مناسب با شناسه و زمان فعل اصلی می‌آوریم. «بخواست» و «بیاوردند» ماضی ساده هستند (معادل خواست و آوردند) بنابراین گزینه‌های (۲) و (۴) که در آن‌ها زمان فعل «شد» ماضی ساده نیست، حذف می‌شوند. در گزینه (۱)، «نهاد» جمله معلوم هم‌چنان در جمله مجهول حضور دارد، در حالی که می‌بایست حذف می‌شد؛ اما گزینه (۳) تمام شرایط مجهول را دارد؛ زیرا «کشتی» و «ناو» که مفعول جمله معلوم‌اند، در جمله مجهول در جایگاه نهاد نشسته‌اند و زمان فعل نیز درست آمده است.

۱۶- گزینه ۱ خواندیم که هنگام مجهول کردن یک جمله، می‌باید، مفعول جمله معلوم را در جایگاه نهاد در جمله مجهول قرار می‌دهیم. به عبارت ساده‌تر، جملاتی که در آن‌ها مفعول وجود ندارد، نمی‌توانند مجهول شوند. هر دو فعل به کار رفته در گزینه (۱)؛ یعنی افعال «برنشست» و «رفت» مفعول ندارند و بنابراین نمی‌توان این جملات را مجهول کرد، اما افعال سایر گزینه‌ها «مفعول‌پذیر» هستند و بنابراین امکان مجهول کردن آن‌ها وجود دارد؛ مثلاً مجهول گزینه (۲) چنین می‌شود: کشتی‌ها رانده شدند و به کرانه رود رسانیده شدند.

۱۷- گزینه ۳ در قدیم گاهی اوقات به جای فعل‌های مصدر «شدن» از فعل‌های مصادر «گشتن و آمدن» نیز در مجهول استفاده می‌شده است.

بررسی سایر گزینه‌ها:

در گزینه (۱)، «بار داده آید» مجهول و معادل امروزی آن «بار داده شود» است. / در گزینه (۲)، «گفته آمده است» مجهول است و معادل امروزی آن «گفته شده است» می‌باشد. / در گزینه (۴)، «خوانده گشته است» مجهول است و معادل امروزی آن «خوانده شده است» می‌باشد. / اما در گزینه (۳)، هیچ فعل مجهولی به کار نرفته است، هر چند فعل «آمد» در این گزینه به کار رفته است، اما حواستان باشد که فعل «آمد» در این گزینه، فعل اصلی است؛ زیرا قبل از آن «بن ماضی + ه» نیامده است.

۱۸- گزینه ۲ در بیت «الف» روشنایی‌بخشی کنایه از «هدایتگری» است؛ خداوند حتی باید عقل را هدایت کند و گرنه از خود خرد کاری بر نمی‌آید. در بیت «ب» خداوند عالم را به گونه‌ای آفریده است که یک سر مو کم و زیاد نیست؛ این وضع بیانگر «تدبیر» خداوند است. در بیت «ج» کمال عقل در این دانسته شده است که اعلام «عجز و ناتوانی» کند و در بیت «د» خداوند در احسان و بخشش را به روی همه گشوده است و بنابراین بیت بیانگر «بخشش خداوند» است.

۱۹- گزینه ۳ در بیت صورت سؤال، وحشی بافقی معتقد است که اگر خدا بخواهد کسی را سرفراز می‌کند و اگر بخواهد کسی را خوار و ذلیل می‌کند؛ به بیان ساده همه کم و زیاد شدن‌ها به دست خداست. سعدی نیز در بیت گزینه (۳) می‌گوید: خداوند آتش را بر حضرت ابراهیم تبدیل به گلستان می‌کند و گروهی دیگر (فرعونیان) را از رود نیل به جهنم هدایت می‌کند.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): تقدیر و قسمت هر کس از قبل تعیین شده است. (اشاره‌ای به خدا ندارد). / گزینه (۲): غم و شادی دنیا ماندگار نیست. / گزینه (۴): خداوند به همه روزی می‌دهد.

۲۰- گزینه ۲ بیت صورت سؤال و سایر گزینه‌ها توصیه به تلاش برای کسب روزی دارند، اما مفهوم کلی بیت گزینه (۲)، توصیه به نیکی کردن به دیگران است.

۲۱- گزینه ۱ بیت صورت سؤال، توصیه به نیکی کردن به مردم دارد؛ اما شاعر در بیت نخست در خطاب به معشوق می‌گوید: حتی اگر به تو راه نیابم و به وصال تو نرسم، هم‌چنان به تو خدمت می‌کنم.

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۲): عبادت واقعی خدمت کردن به مردم است، نه عمل به شعائر و مناسک دینی. / گزینه (۳): اگر در سایه تو آسایشی به خلق رسد، به بهشت می‌روی. / گزینه (۴): نیاز به جنگیدن و کشورگشایی نیست؛ دلی به دست بیاور و غم و غصه دیگران را برطرف کن (کافی است).

۲۲- گزینه ۴ بیت صورت سؤال «توصیه به تلاش برای کسب رزق و روزی» دارد. در مقابل، در بیت گزینه (۴) شاعر می‌گوید: رزق با پای خودش می‌آید (نیازی به تلاش نیست) تا زمانی که دندان دارم نان هم می‌رسد!

بررسی سایر گزینه‌ها:

گزینه (۱): رزق مهمان می‌رسد. / گزینه (۲): هر چه قدر هم تلاش کنی، بیش از قسمتی که برای تو تعیین شده، نمی‌توانی به دست بیاوری. / گزینه (۳): اگرچه رزق همانند شیر مادر است که حتماً می‌رسد، اما نیاز به تلاش کودک هم دارد. (این بیت با بیت صورت سؤال، تناسب معنایی دارد.)

۲۳- گزینه ۲ بیت صورت سؤال توصیه دارد به این که حساب و کتابمان را در همین دنیا انجام دهیم و این داوری و قضاوت را به قیامت وانگذاریم. در تمام گزینه‌ها به جز گزینه (۲)، به بیان‌های مختلف، گویندگان ترجیح می‌دهند که در همین دنیا، حساب و کتاب خود را انجام دهند و آن را به قیامت موکول نکنند، اما مفهوم گزینه (۲) «قناعت و دوری از حرص و طمع» است و سخنی از حساب و کتاب دنیوی و ترجیح آن بر حساب و کتاب اخروی نیامده است.

۲۴- گزینه ۱ مفهوم گزینه (۱)، «ضرر کردن به علت خامی و بی‌تجربگی» است. اما مفهوم کلی سایر گزینه‌ها «تقلید کردن» است.

۲۵- گزینه ۴ بیت صورت سؤال اشاره به تقلید دارد و این که زاغ مقلدانه و کورکورانه، پایش را جای پای کبک می‌نهد. سه گزینه نخست، برعکس بیت صورت سؤال، با بیان‌های مختلف، مخاطب خود را هشدار می‌دهند که از تقلید دوری کنند؛ اما گزینه (۴) توصیه به تقلید می‌کند و تقلید را چون عصایی می‌داند که راهرو در سفر خود به آن نیاز دارد.